

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۹)

دکترین ماسونی در خاطرات منسوب به آقای منتظری

دکتر سید حمید روحانی^۱

رویاری با دانیان امت، پیشوایان ملت و خوار داشتن روحانیت از توطئه‌های دیرینه‌ای است که سازمان فراماسونری و همدستان آن در ایران به شدت دنبال می‌کنند. این گروه‌ها تحت عناوین «منورالفکران»، «روشنفکران»، «متجددین» و... یک بازی سیاسی - فرهنگی به راه انداخته‌اند که در راه انجام آن از هیچ جنایتی پروا ندارند.

قبیله روشنفکری، آن گاه که مجالی یافت از کشتن، ترور و اعدام دانشمندان روحانی و عالمان اسلامی دریغ نکرد و دلیر مردانی چون شیخ فضل‌الله نوری، سیدعبدالله بهبهانی و... را به شهادت رسانید و هرگاه به چنین فرصت‌هایی دست نیافت با نیش قلم خود در بدنامی،

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

ناکامی و خواری آنان کوشید.

افرادی همچون عسگرخان ارومی و ابوالحسن خان ایلچی از سرسپردگان به سازمان‌های فراماسونری بودند، نخستین شعارهای آنان پس از بازگشت به ایران، رویارویی با روحانیت و برچیدن بساط آخوندی بود. به دنبال آنان سرهنگ آخوندف بخشی از کتاب «مکتوبات کمال‌الدوله» را به تبلیغات بر ضد اسلام و پیشوایان اسلامی اختصاص داد و با طرح «پروتستانتیزم اسلامی» تلاش کرد که مردان دین و دانش را زیر سؤال برد و ملت‌ها را از پیروی از آنان بازدارد و تقلید از مراجع اسلام را عملی زشت و نادرست بنمایاند. او در نکوهش از تقلید نوشت:

... ما دیگر از تقلید بیزار شده‌ایم؛ تقلید خانه ما را خراب کرده است، حالا در این صد هستیم قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته، از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال باشیم...^۱

او با آنکه، تقلید از علمای اسلام را ناروا می‌شمرد و از آن بیزاری می‌جست؛ لیکن در همان کتاب تقلید از غرب و بیگانگان را می‌ستود و مردم را به پیروی از غرب فرامی‌خواند:

... از دیگر عوارض نادانی، بروز این حالت در دماغ ایرانیان است که به دانش خودشان اعتماد می‌کنند و هیچ‌گونه مصلحت‌نمایی را از دیگران قبول نمی‌نمایند. بابا باید اول مقلد مقتبس شود و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون از دیگران، مجتهد و راهنما گردد...^۲

به دنبال او عبدالرحیم طالبوف تبریزی به صحنه آمد و در راه بی‌اعتبار کردن مقامات روحانی، قلم‌فرسایی کرد؛ در عین حال، وی در راه برانگیختن توده‌ها به پیروی از غرب و فرنگیان نوشت:

... قانون اساسی می‌خواهند؛ ولی تقلید فرنگی را جایز نمی‌شمارند. کسی نیست بگوید

۱. فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۸۶.

۲. همان، ص ۱۷۴.

آخر خود این مجلس از صنایع کدام کارخانه است؟ و قانون اساسی از کدام زبان ترجمه شده؟ مگر همه این بساط از فرنگستان نیامده است؟ هزار سال گمراه... جهالت بودیم و حالا اگر از علم تقلید کنیم، چه زبانی به جهل ما وارد می‌سازد؟^۱

رژیم دیکتاتور با سرنیزه بر حوزه‌های دینی و مراکز روحانی می‌تاخت و روشنفکر مآب‌ها با نیش قلم‌های خود، سرنیزه آن دیکتاتور را صیقل می‌دادند.

او برای زیر سؤال بردن پیشوایان اسلامی و دانشمندان روحانی، داستانی می‌سازد که در آن، ضمن خوار داشتن علوم اسلامی و قوانین فقهی، علوم قرآنی را «السنه اموات» می‌شمارد و ضد عالمان روحانی و مقدسات اسلامی چنین داستان‌سرایی می‌کند:

... از آقارضا [سمبل یک عالم دینی]

که مردی فاضل است پرسیدم: تازه چه دارید؟ گفت: جامع المعقول و المنقول نزد شما نشسته، من چه می‌دانم و چه داشته باشم؟ گفتم چرا فروتنی و شکسته‌نفسی می‌کنی، ده هزار جلد کتاب داری، دفینه معلومات شما به ده نفر عالم کافی است. گفت: نخیر، آنچه من و امثال من می‌دانیم السنه اموات است؛ یا معلوماتی است که از حیث انتفاع افتاده و جزو افسانه شده؛ آنچه احمدآقا [سمبل یک فرنگی مآب لیبرال] می‌داند امروز به کار خود [و] دیگران می‌خورد؛ همه دنیا محتاج آن معلومات است و هر چه ما می‌دانیم در روی کاغذ ملت دیگر باید بنویسیم و با عینک فرنگی باید بخوانیم. معلومات ما وقتی کافی بود که احتیاج مردم اینقدر وسعت نداشت، مروده ملل با این تقریب، خارج تصور بود... چه بگویم؟ بنده از معلومات خود منفعلم؛ آنچه می‌دانم این است که هیچ نمی‌دانم...^۲

۱. فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ۸۵.

۲. همان، ص ۷۹.

ماسون‌های دیگری، همانند میرزا آقاخان کرمانی و زین‌العابدین مراغه‌ای، تلاش گسترده‌ای را برای رویارویی با فقاقت و رواج تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» دنبال کردند و با پخش مقاله، رساله، شب‌نامه، نمایشنامه، اشعار فکاهی و داستان‌های مسخره‌آمیز، به اعمال توطئه بر ضد علما و روحانیان ادامه دادند و برای بیرون راندن آنان از

بعد از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ توطئه ضد دانشمندان و مراجع دینی، پایان نیافت؛ گروهی، شعار «جدایی دین از سیاست» سر دادند و شماری تز «اسلام منهای روحانیت» را مطرح کردند.

صحنه و دور کردن مردم از آنان کوشیدند و از آنجا که دریافته بودند که باید سنگ را با سنگ شکست، تلاش کردند روحانیان را به دست روحانی نمایان، خوار و بی اعتبار کنند؛ از این رو تنی چند از روحانی‌نمایان بی‌سواد و فریب‌خورده، مانند جمال واعظ و شیخ نصرالله را - که فراماسون‌ها به او لقب ملک‌المتکلمین داده بودند - به صحنه آوردند و با نوشتن کتابی به نام «رویای صادق» به استهزا و ریشخند عالمان دینی دست زدند. این ترفند شیطانی به دست عناصر دیگری، مانند شریعت سنگلجی، حکمی‌زاده، نصیرالدین امیرصادقی و... دنبال شد و عالمان وارسته و روحانیان فرهیخته مورد طعنه و هجمه کسانی قرار گرفتند که به ظاهر جامه روحانی بر تن داشتند؛ یا به نام «روشنفکر دینی» بازیگر صحنه بودند و با هوچی‌بازی، یاوه‌سرایی و افسانه‌بافی، همه ارزش‌های اسلامی و انسانی را به مسخره گرفته، ضد مردان دین و دانش دروغ‌ها گفتند؛ جوسازی‌ها کردند و کتاب‌ها نوشتند؛ تا آنان را در چشم ملت‌ها بی‌اعتبار سازند و به پایگاه مردمی آنان آسیب برسانند و به نام «نوگرایی» و «اصلاح‌طلبی» اندیشه‌های لیبرالیستی و اباحی‌گری را در میان ملت‌ها گسترش دهند.

این روند در دوران سیاه رضاخانی به اوج خود رسید؛ رژیم دیکتاتور با سرنیزه بر حوزه‌های دینی و مراکز روحانی می‌تاخت و روشنفکرآب‌ها با نیش قلم‌های خود، سرنیزه آن

دیکتاتور را صیقل می‌دادند و در روزنامه‌های خود به اسلام، مقدسات دینی و شخصیت‌های روحانی می‌تاختند؛ با این وجود نتوانستند اسلام و جامعه روحانیت را ریشه‌کن سازند و یک نظام لائیک را در ایران حاکم سازند. حتی بعد از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ توطئه ضد دانشمندان و مراجع دینی، پایان نیافت؛ گروهی، شعار «جدایی دین از سیاست» سر دادند و شماری تز «اسلام منهای روحانیت» را مطرح کردند. این گروه‌های مرموز که با عنوان «انجمن حجتیه» و «نهضت آزادی» اعلام موجودیت کردند از خطرناک‌ترین مخالفان روحانیت هستند، که از هیچ ترفندی برای بی‌اعتبار کردن آنان و رواج دادن تز «اسلام منهای روحانیت» پروا ندارند. در آن روزگار که زندان‌های رژیم شاه مملو از علما و روحانیان بود، امام از ایران تبعید شده بود و سعیدی‌ها در زیر شکنجه‌های دژخیمان شاه به شهادت می‌رسیدند، سردمداران تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» در حسینیه ارشاد آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و بر ضد پیشوایان اسلامی داد سخن می‌دادند و توده‌ها، به ویژه نسل جوان را از مسجد و محراب و عالمان اسلامی دور می‌کردند و نقشه شیطانی ریشه‌کن کردن «بساط آخوندی» را پی می‌گرفتند. چنانکه آیت‌الله شهید، استاد مجاهد مطهری در نامه خود به امام آورده است:

... مسئله سوم، مسئله روحانیت است. من خود از منتقدین روحانیت بوده و هستم؛ اما با اعتراف به مزایایش و با اعتقاد به لزوم حفظ و نگهداری‌اش و در همان حال اصلاحش؛ ولی جریان غیر قابل انکار این است که تنها موضوعی که گروه‌های مختلف از مقامات دولتی گرفته تا کمونیست‌ها و منافقین خلق و برخی جمعیت‌های به ظاهر مذهبی، مثل شریعتی‌ها در آن وحدت نظر دارند، کوبیدن روحانیت از اساس و برداشتن این سد از میان است... در این مقام نیز باید اظهار نظر کنم که برخی دوستان ما، طلاب جوان و جوانان دانش‌آموز و دانشجو را بر بغض و کینه روحانیون - به استثنای شخص حضرت‌عالی - پرورش می‌دهند و این برای اسلام و روحانیت عاقبت بسیار

وخیمی دارد...^۱

در آن روزگار که زندان‌های رژیم شاه مملو از علما و روحانیان بود، امام از ایران تبعید شده بود و سعیدی‌ها در زیر شکنجه‌های دژخیمان شاه به شهادت می‌رسیدند، سردمداران تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» در حسینیه ارشاد آب به آسیاب دشمن می‌ریختند.

چنانکه شهید مطهری پیش‌بینی کرده بود، طلاب جوانی که با تأثیرپذیری از تز ارتجاعی - استعماری «اسلام منهای روحانیت» حقد و کینه دیرینه‌ای نسبت به علما و روحانیان پیدا کرده بودند، طبق روش فراماسون‌ها نخست به کشتن روحانیان دست زدند. طلاب جوانی که از سواد اولیه علوم اسلامی بی‌بهره بودند - مانند مهدی و هادی هاشمی و گودرزی - با تأثیرپذیری از اندیشه‌های شریعتی و «انجمن حجّیه» و «نهضت آزادی» برای

نابودی و بدنامی روحانیان برخاستند. مهدی هاشمی با پدید آوردن باندهای آدمکش به ترور آیت‌الله شمس‌آبادی، شیخ علی قنبری و - بنا بر روایتی - مرحوم ربانی املشی با گرد سرطان‌زا دست زد. گودرزی نیز با تشکیل گروه فرقان، شخصیت‌های بی‌مانندی چون استاد مطهری، استاد مفتاح و... را به شهادت رسانید و گروهک منافقین نیز صدها تن از مردان دین و دانش چون آیات عظام بهشتی، باهنر، مدنی، صدوقی، دستغیب، اشرفی اصفهانی، هاشمی‌نژاد و... را به خاک و خون کشیدند و تلاش کردند با قتل عام علمای اسلام، آرزوی دیرینه فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها را به بار بنشانند و ریشه روحانیت - و در واقع ریشه اسلام ناب محمدی (ص) - را از بیخ و بن برآورند؛ لیکن آگاهی مردم، فداکاری فرزندان انقلاب و نیروهای پاکبخته انتظامی، امنیتی و اطلاعاتی، این توطئه خونین را درهم شکست و دست آنان را از حریم

روحانیت کوتاه کرد؛ از این رو این آدمکشان جنایت‌پیشه و قاتلان بی‌رحم عالمان اسلامی به ترفند دیگر فراماسون‌ها، یعنی دروغ‌پردازی ضد روحانیان، روی آوردند و قلم‌های زهرآگین خود را بر ضد دانایان امت و رهبران ملت به کار گرفتند.

یکی از افراد باند مهدی هاشمی به نام عمادالدین باقی، کتابی به نام «کاوشی درباره روحانیت» به نگارش کشید و در آن، بسیاری از شخصیت‌های روحانی را زیر سؤال برد. [که کتاب یاد شده، طبق دستور امام از بازار جمع شد و از توزیع و فروش آن جلوگیری به عمل آمد.] باند هادی و مهدی هاشمی و دیگر هواداران اندیشه «اسلام منهای روحانیت» با بهره‌گیری از آزمون فراماسون‌ها بر آن شدند که تز شکستن سنگ را با سنگ به

چنانکه شهید مطهری پیش‌بینی کرده بود، طلاب جوانی که با تأثیرپذیری از تز ارتجاعی — استعماری «اسلام منهای روحانیت» حقد و کینه دیرینه‌ای نسبت به علما و روحانیان پیدا کرده بودند، طبق روش فراماسون‌ها نخست به کشتن روحانیان دست زدند.

کار گیرند و یک روحانی را به رویارویی با روحانیان وادارند از این رو، در بیت آقای منتظری گرد آمدند؛ به شستشوی مغزی او پرداختند و تلاش کردند که برای او نسبت به علمای اسلام و رهبران روحانی، ذهنیت منفی پدید آورند و او را به تخریب چهره‌های روحانی و پیشوایان اسلامی وادارند و اراجیف خود را از زبان او به خورد مردم دهند. آقای منتظری با تأثیرپذیری از این عناصر مرموز، ضد امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی و مقدسات مردمی شورید و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود، یاهو‌سرایی‌ها و دروغ‌پردازی‌های عناصر ضد انقلاب و لیبرال دموکرات‌ها را تکرار کرد و اسلام و انقلاب را به زیر سؤال برد؛ از این رو، امام در برابر این توطئه خطرناک، قهرمانانه به پاخاست و با کنار گذاشتن نامبرده از قائم‌مقامی، دست رد بر سینه نامحرمان زد و آن توطئه را خنثی کرد. لیکن این عناصر مرموز بر آن شدند که هتاک‌ها

و یاوه‌گویی‌های خود را از زبان آقای منتظری مطرح کنند و به نام او و به عنوان خاطرات او چهره مقدس بزرگان دینی و پیشوایان اسلامی را خدشه‌دار سازند؛ از این رو، خاطرات منسوب به آقای منتظری در کتابی به نام «خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر» تدوین یافت؛ که ایشان در این کتاب، نه تنها امام و بسیاری از مقامات روحانی مسئول، بلکه بسیاری از علما و روحانیان والامقام

طلاب جوانی که از سواد اولیه علوم اسلامی بی‌بهره بودند - مانند مهدی و هادی هاشمی و گودرزی - با تاثیرپذیری از اندیشه‌های شریعتی و «انجمن حجتیه» و «نهضت آزادی» برای نابودی و بدنامی روحانیان برخاستند.

گذشته را نیز، مورد استهزا و اهانت قرار داد. [که ما در شماره‌های گذشته فصلنامه ۱۵ خرداد به برخی از آن نارواگویی‌ها اشاره کردیم و نادرستی آن نسبت‌های ناروا را بازگو ساختیم.] این شیوه خاطره‌گویی‌ها و خاطره‌سازی‌ها نمایانگر این واقعیت است که کتاب یاد شده نیز در راستای سیاست روحانی ستیزی سازمان فراماسونری تدوین شده است و تنی چند از گروهک‌های فاسد و وابسته دروغ‌های خود را از زبان آقای منتظری بیان کرده‌اند. اکنون به بخش‌های دیگری از این کتاب و سخنان تحقیرآمیز او ضد پیشوایان روحانی می‌پردازیم.

◆ آیت‌الله حائری از دید آقای منتظری

در خاطرات منسوب به آقای منتظری در پاسخ به این پرسش که «روابط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری با مردم عادی چگونه بود؟» آمده است:

...ایشان می‌آمدند، در صحن حضرت معصومه (س) نماز جماعت می‌خواندند؛ مردم، همه آمدند؛ نماز می‌خواندند و همان وقت آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری هم داخل مدرسه فیضیه نماز جماعت می‌خواندند؛ حاج سید احمد تقریباً چهارصد - پانصد طلبه، پشت

سرش نماز می‌خواندند؛ برای نماز حاج شیخ، صحن کوچک پر می‌شد، ولی بیشتر مردم عادی بودند و به محض اینکه سلام نمازش را می‌داد سوار الاغش می‌شد و می‌رفت و گرنه مردم می‌ریختند دورش...^۱

در این بخش از خاطرات چند مطلب خلاف واقع دیده می‌شود؛ از جمله اینکه تلاش شده و انمود شود که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بنیانگذار حوزه قم با مردم ارتباط نداشته و یا از برقراری ارتباط با مردم گریزان بوده

است. لازم به یادآوریست که، اولاً مرحوم حاج شیخ عبدالکریم با درشکه رفت و آمد می‌کرد؛ نه با «الاغ». ثانیاً درشکه یا الاغ را به درون صحن مطهر نمی‌بردند و در کنار محراب نماز متوقف نمی‌کردند؛ تا ایشان «به محض سلام نماز، سوار شود» و از صحنه بگریزد؛ از صحن کهنه تا خیابان‌های اطراف، مسافتی راه بود که بایستی از میان مردم بگذرد. ثالثاً نماز جماعت در مدرسه فیضیه به وسیله آیت‌الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری - که آن روز از مراجع تراز دوم به شمار می‌آمد - برگزار می‌شد؛ نه مرحوم حاج سید احمد خوانساری - که در آن روز از فضلالی حوزه به شمار می‌آمد. رابعاً شرکت چهارصد طلبه در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله خوانساری اغراق آمیز است؛ چراکه در آن روز، حوزه قم آن تعداد طلبه و روحانی نداشت؛ که حدود چهارصد - پانصد نفرشان در نماز جماعت فیضیه شرکت کنند.

آقای منتظری در این کتاب برای زیر سؤال بردن حاج شیخ عبدالکریم حائری و خوار

یکی از افراد باند مهدی هاشمی به نام عمادالدین باقی، کتابی به نام «کاوشی درباره روحانیت» به نگارش کشید و در آن، بسیاری از شخصیت‌های روحانی را زیر سؤال برد. [که کتاب یاد شده، طبق دستور امام از بازار جمع شد و از توزیع و فروش آن جلوگیری به عمل آمد].

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۶.

شمردن ایشان به داستانی اشاره می‌کند که در یکی از روزنامه‌های وابسته به رژیم شاه چاپ شد. هدف رژیم از چاپ این خاطره، درست نمایاندن سیاست رضاشاه در متحدالشکل کردن لباس مردان بود. آقای منتظری هم با استناد به این نوشته، چنین می‌نماید که انگار بی‌تفاوتی حاج شیخ عبدالکریم حائری انگیزه‌ای شده بود که پهلوی اول، عبا و عمامه روحانیان را از آنان بگیرد. از زبان او آمده است:

... یک خاطره دیگری در نظرم هست مربوط به حاج آقا رضا رفیع که گویا در مجله دنیا، عکسی از او انداخته بودند با عمامه و عکس دیگری با کلا. در آنجا حاج آقا رفیع یک مقاله‌ای نوشته بود زیر این عنوان که «چرا من کلاهی شدم؟» خلاصه آن مقاله این بود که من با رضاشاه در گرگان بودم و معمم بودم. رضاشاه به من گفت ما به تهران که برگشتیم، بعد از بیست و چهار ساعت به طرف خوزستان می‌رویم و شما باید در این سفر همراه من کلاهی باشی. این امر برای من خیلی گران و سخت بود که تغییر لباس بدهم... لذا ما به تهران برگشتیم. با اکبر میرزای صارم‌الدوله رفتیم خیابان لاله‌زار، یک دست کت و شلوار و پاپیون خریدیم... وقتی که رضاخان حرکت کرد به طرف خوزستان ما هم در رکابش بودیم. به قم که رسیدیم رضاخان گفت شنیدم که حاج شیخ عبدالکریم حائری مریض است آقای دکتر اعلم‌الملک بروند از طرف من از ایشان عیادت و احوال‌پرسی کنند؛ شما هم با او برو. آن وقت من یک قدری مشکلم بود که با کلاه خدمت حاج شیخ بروم؛ بالاخره رفتیم وقتی ایشان را عیادت کردیم و برگشتیم رضاخان از دکتر پرسید: آشیخ عبدالکریم راجع به تغییر لباس آقای قائم‌مقام عکس‌العملی نشان نداد؟ دکتر گفت نه، اتفاقاً در حدود نیم‌ساعت که پیش حاج شیخ عبدالکریم بودیم از زمین و آسمان صحبت به میان آمد، ولی راجع به تغییر شکل لباس حاج آقا رضا چیزی نگفت. رضاخان گفت پس معلوم می‌شود تغییر لباس روحانیت چندان عکس‌العمل ندارد و از خوزستان که برگشتیم، دستور داد که لباس آخوندها را بردارند و تغییر شکل دهند. من این نوشته را به مرحوم امام و آقای شریعتمداری نشان دادم و گفتم ببینید

چگونه رضاخان از سکوت مرحوم حاج شیخ سوءاستفاده کرده است...^۱

این عناصر مرموز بر آن شدند که
هتاک‌ها و یاوه‌گویی‌های خود را از
زبان آقای منتظری مطرح کنند و به
نام او و به عنوان خاطرات او چهره
مقدس بزرگان دینی و پیشوایان
اسلامی را خدشه‌دار سازند.

آیا به راستی این برخورد مرحوم
حائری‌یزدی عامل جرئت رضاشاه در
تغییر لباس روحانیت بود؟ آیا اگر مرحوم
حائری در این دیدار برخورد دیگری
می‌کرد رضاشاه از تصمیم خود منصرف
می‌شد؟! آیا اصولاً سیاست لباس
متحدالشکل، طبق تصمیم رضاشاه بود یا
دولت انگلستان؛ که می‌خواست علاوه بر
پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی، ایران را برای

فروش کالاهای انگلیسی آماده کند و اگر این برنامه اجرا نمی‌شد، کالاهای انگلیسی در ایران
بی‌مشتری می‌ماند. آیا کشف حجاب زنان نیز ریشه در سکوت و بی‌تفاوتی آیت‌الله حائری
یزدی داشت؟ آیا این گونه سمپاشی‌ها ضد بزرگان دینی می‌تواند بدون نقشه و نیرنگ
گروه‌های لیبرال، منافق و هواداران تز اسلام منهای روحانیت صورت گرفته باشد؟!

◆ حاج حبیب‌الله رشتی و جریان روحانی‌ستیزی

نکته در خور توجه اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گاهی نام برخی از
شخصیت‌های روحانی به میان آمده است، که نه معاصر بوده‌اند و نه ارتباطی با خاطرات او
داشته‌اند؛ مانند حاج میرزا حبیب‌الله رشتی که بیش از یک قرن پیش از آقای منتظری می‌زیسته؛
لیکن در این کتاب به نحوی زیر سؤال رفته و به شکل تلویحی به «اتلاف وقت»، «سرگرمی»،
بیهوده‌گویی و وقت‌گذرانی متهم گردیده است:

۱. همان، ص ۷۸ و ۷۹.

این شیوه خاطره‌گویی‌ها و خاطره‌سازی‌ها نمایانگر این واقعیت است که کتاب یاد شده نیز در راستای سیاست روحانی ستیزی سازمان فراماسونری تدوین شده است و تنی چند از گروهک‌های فاسد و وابسته دروغ‌های خود را از زبان آقای منتظری بیان کرده‌اند.

... می‌گویند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمت‌الله علیه) چهار سال مسئله مقدمه واجب را درس گفتند؛ بعد از چهار سال گفته بودند، ظاهراً [این] مسئله ثمره علمی ندارد؛ یکی از طلبه‌ها گفته بود آقا چهار سال وقت ما را تضییع کردید برای یک مسئله که ثمره علمی ندارد؟ ایشان گفته بود: بنشین سرجات، من در این چهار سال علم اولین و آخرین را برایت گفتم...^۱

نیز از زبان آقای منتظری آمده است:

... مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی گفته

بوده ما در اصفهان با حاج میرزا محمدصادق خاتون‌آبادی رفیق بودیم؛ بعد ایشان رفتند نجف و بعد من هم رفتم نجف با ایشان صحبت کردم. او گفت من می‌روم درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی؛ من هم رفتم وقتی به درس ایشان رفتم ایشان گفتند قال العضدی ... یک مطلب از عضدی نقل کرد و بعد گفت فیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و ده تا اشکال به حرف ایشان کرد. بعد فردا به درس ایشان رفتم باز همین حرف عضدی را نقل کرد و ده تا اشکال دیگر به او کرد. روز سوم باز به همین ترتیب ... خوب حالا عضدی یکی از اصولیین عامه است یک حرفی را زده، حالا در سه روز سی اشکال به حرف او مطرح می‌شود. آقای حاج آقا ضیاء می‌گوید من به رفیقم گفتم این درس برای ما ثمر ندارد...^۲

راستی، آوردن این گونه مطالب که نه از خاطرات آقای منتظری به شمار می‌آید، نه بار

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۴.

سیاسی و اجتماعی دارد و نه می‌تواند برای عموم مردم، در خور درک و بهره‌گیری باشد، بر اساس چه انگیزه‌ای می‌باشد؟! آیا تنظیم‌کنندگان این گونه خاطرات بر آن بوده‌اند تا با بازگو کردن این موضوعات به خوانندگان بیاوراند که علمای بزرگ، افرادی بیکار و سربار بوده و جز سرگرمی به مسائل بیهوده و اشکال و ایراد به این و آن و «ان قلت»‌های طلبگی کاری نداشته‌اند؟! و بدین گونه، مقام علمی آن بزرگان و اصولاً علوم اسلامی را بی‌ارزش جلوه دهند؟ و دنباله‌رو سیاست‌های عناصر فراماسونری در اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی باشند.

♦ چوب حراج به مقام و موقعیت دینی و علمی علمای ربانی

دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده در راستای پیشبرد اهداف پلید خود، درباره درس مرحوم آیت‌الله حجت نیز چنین سمپاشی کرده‌اند:

... مرحوم آیت‌الله حجت یکی از خصوصیات درسش این بود که یک مطلبی را که می‌خواست بگوید خیلی به آن جلوه می‌داد، اگر مطلب کوچک هم بود، خیلی به آن پروبال می‌داد که طرف مرعوب می‌شد...^۱

درباره درس آیت‌الله بروجردی (ره) نیز این گونه زبان به طعنه گشوده‌اند:

... ما از بیان روان و ساده آیت‌الله بروجردی خیلی خوشمان می‌آمد... تکرار هم ماشاءالله زیاد داشت؛ عبارت‌ها را «کان یكون» معنا می‌کرد؛ خیلی معطل می‌کرد؛ یک مسئله را گاهی روز شنبه که مطرح می‌کرد تا روز چهارشنبه به آن ور می‌رفت؛ مثلاً می‌دید یک نکته مسئله مانده، برای اینکه آن نکته را بگوید، فردا می‌آمد آن مطلب را دوباره از سر می‌گرفت...^۲

و سرانجام از زبان او مباحث تجرید، باب حادی عشر و شخص علامه (ره) را چنین به زیر سؤال برده‌اند:

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۸. (تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.)

... همان وقت که شرح تجرید را درس می‌گفتم به نظرم می‌آمد که اشکالات زیادی بر آن وارد است؛ به نظرم می‌رسد مرحوم علامه خیلی سطحی با مسائل برخورد کرده است!]^۱ از بعضی‌ها پرسیدم، گفتند مرحوم علامه (رحمت‌الله علیه) این شرح را در دوران نوجوانی نوشته است؛ روی همین جهت، اشکال‌خور زیاد دارد...^۱

آقای منتظری در این کتاب برای زیر سؤال بردن حاج شیخ عبدالکریم حائری و خوار شمردن ایشان به داستانی اشاره می‌کند که در یکی از روزنامه‌های وابسته به رژیم شاه چاپ شد. هدف رژیم از چاپ این خاطره، درست نمایاندن سیاست رضاشاه در متحدالشکل کردن لباس مردان بود.

چنانکه در شماره‌های پیشین فصلنامه ۱۵ خرداد گفته شد، در جای جای خاطرات منسوب به آقای منتظری، نیش و طعنه به بزرگان دینی و خوار داشتن مقام علمی و شخصیت اجتماعی آنان دیده می‌شود و این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که هدف اصلی دست اندرکاران این کتاب، بی‌حرمتی به پیشوایان روحانی و پیشبرد توطئه روحانیت ستیزی بوده است؛ از این رو، از زبان آقای منتظری به حیثیت زعمای حوزه، چوب حراج زده و هر کدام از آنان

را به گونه‌ای به زیر سؤال برده‌اند. مطلبی را که برخی از بزرگان حوزه قم به شوخی مطرح کرده‌اند و شاید اصولاً چنین سخن سخیفی از زبان آن بزرگان بیرون نیامده و ساخته و پرداخته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری باشد، که با یک دنیا گستاخی و بی‌شرمی از زبان ایشان بازگو کرده‌اند،^۲ ادعای اینکه اختلافات شدیدی در بین علمای نجف بوده و اینکه هیچ‌گاه

۱. همان، ص ۹۶.

۲. فصلنامه ۱۵ خرداد، ش ۱۶، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

آنان نمی‌توانستند در یک مجلس گردهم آیند و با یکدیگر رو به رو شوند^۱ اینکه قرائت نماز آقای بروجردی درست نبود و اگر در این مورد مطلبی به ایشان گفته می‌شد، عصبانی می‌شدند و پرخاش می‌کردند.^۲ از خلاف‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی است که به عنوان «خاطرات» نامبرده مطرح شده است.

◆ آیت‌الله بروجردی از دید آقای منتظری

از میان آن همه خاطراتی که آقای منتظری می‌توانست از آیت‌الله بروجردی داشته باشد، به خاطره‌ای اشاره می‌کنند تا وانمود کنند آن مرجع بزرگ بسیار کم‌هوش و فراموشکار بوده‌اند:

... پس از شروع درس‌ها از بس به این مسئله عنایت داشت و فتوای ایشان خلاف مشهور بود، پس از شروع شدن درس، گفتند فردا یک مسئله‌ای که خیلی مهم است - یعنی مسئله «خروج الی دون المسافه» - را می‌خواهم مطرح کنم... بعد از درس، من به ایشان گفتم این مسئله را که شما فرمودید، گفتند نه، شاید اشاره کردیم... گفتم آقا شما فرموده‌اید من هم نوشته‌ام، گفتند گمان نمی‌کنم. گفتم آقا من

در جای جای خاطرات منسوب به آقای منتظری، نیش و طعنه به بزرگان دینی و خوار داشتن مقام علمی و شخصیت اجتماعی آنان دیده می‌شود و این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که هدف اصلی دست اندرکاران این کتاب، بی‌حرمتی به پیشوایان روحانی و پیشبرد توطئه روحانیت ستیزی بوده است.

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ش ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

نوشته‌ام. فرمودند که خوب بیاور ببینم. من هم نوشته را خدمت ایشان بردم... دفتر را دادم به ایشان...^۱

آیا طرح چنین خاطره‌ای که نه بار سیاسی، نه بار اجتماعی و نه بار فرهنگی دارد، برای آن نبوده تا آن مرجع بزرگ را عنصری فراموشکار، بی‌نظم و ناشایست برای مقام رهبری و پیشوایی بنمایانند؟ از زبان آقای منتظری، داستان مفصلی درباره پشتیبانی او از یک طلبه خطاکار و واکنش تند آیت‌الله بروجردی آمده است که پشتیبانی او از مهدی هاشمی قاتل را در اذهان تداعی می‌کند:

... یک طلبه‌ای بود اهل کهک، طلبه درسخوانی بود... ایشان با یک طلبه خرم‌آبادی که قدری خویشاوندی هم با آقای صاحب‌الداری داشت، در حجره بر سر یک مسئله جزئی نزاع کرده بودند، طلبه خرم‌آبادی به آقای صاحب‌الداری شکایت این طلبه را کرده بود. آقای صاحب‌الداری گفته بود از مدرسه بیرونش کنید. به شهربانی هم بگویید که از قم بیرونش کنند... من در جریان قرار گرفتم. رفتم پیش آقای صاحب‌الداری؛ گفتم شما که این حکم را کرده‌اید آیا آن شیخ را خواسته‌اید از او چیزی بپرسید؟ گفت نه؛ من متولی هستم، ایشان باید برود. خلاصه یک مقدار با ایشان حرفمان شد. ایشان هم رفته بود خدمت آقای بروجردی و گفته بود من استعفا می‌دهم؛ ما آمده‌ایم در حوزه می‌خواهیم اصلاحاتی بکنیم، فلانی آمده علیه ما رجاله راه انداخته است... چند روز بعد من رفتم خدمت آقای بروجردی که جواب یک مسئله را بپرسم؛ دیدم ایشان خیلی ناراحت است؛ در جلوی جمع رو به من کرد و گفت ایشیخ حسینعلی، من چقدر از شما تعریف کرده بودم؛ من به تو علاقه داشتم؛ شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید؛ شما رجاله راه می‌اندازید؛ می‌روید تهدید می‌کنید... من این مطلب کلی را همین جا عرض کنم که قدرت وقتی یک جا متمرکز می‌شود، گاهی افراد انحصار طلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر، شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از

افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن؛ در اینجاست که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن، ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند؛ با خود طرف صحبت کنند... ممکن است افراد روی جهاتی علیه یکدیگر حرف هایی بزنند؛ ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند. بالاخره آیت‌الله بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسان‌ها و این گفته‌ها در ایشان اثر گذاشته بود...^۱

واقعیت ماجرای که از زبان آقای

منتظری نقل شده، کاملاً روشن نیست و معلوم نیست که از آن طلبه چه خطایی سرزده که نه تنها او را از مدرسه بیرون کرده‌اند، بلکه بنابر قول او آقای صاحب‌الداری (متصدی مدرسه) دستور داده که «به شهربانی بگویید که از قم بیرونش کند» آیا تنها به علت اینکه با هم جرده‌اش «بر سر یک مسئله جزئی نزاع کرده» خواسته‌اند به شهربانی بگویند که

آقای منتظری در ماجرای مهدی هاشمی و فتح‌الله امید آزمونی داد که نه تنها مایه سرافکندگی او در پیشگاه تاریخ شد، بلکه دیدگاه‌ها و برداشت‌های او را درباره افراد و جریان‌ها زیر سؤال برد و خدشه‌دار کرد.

او را از قم بیرون کند؟ آیا عقل سلیم این گونه ادعای مغرضانه‌ای را می‌پذیرد؟ آیا آیت‌الله بروجردی از «آقاشیخ حسینعلی» تنها به سبب اینکه از یک طلبه عادی پشتیبانی کرده تا این حد آزرده شده که به او اعلام کرده است: «شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید؟! باید گفت آقای منتظری تنها به قاضی رفته و خوشحال بازگشته است. آقای منتظری در ماجرای مهدی هاشمی و فتح‌الله امید آزمونی داد که نه تنها مایه سرافکندگی او در پیشگاه تاریخ شد، بلکه دیدگاه‌ها و برداشت‌های او را درباره افراد و جریان‌ها زیر سؤال برد و خدشه‌دار کرد.

۱. همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱. (تکیه بر روی برخی از فرازها از نگارنده است.)

آقای منتظری ادعا می‌کند که طلبه اهل کهک با طلبه خرم‌آبادی «بر سر یک مسئله جزیی!! نزاع کرده بودند» باید دید «مسئله جزیی» از دید او چه می‌باشد؛ چون برخی مسائل و جریان‌های زشت و جنایت‌بار از دید او «جزیی» و ناچیز است؛ چنانکه از نظر او آدمکشی‌های مهدی قاتل «جزیی» و بی‌اهمیت است و نیز زشت‌کاری‌های فتح‌الله امید که به

روشن نیست که آقای منتظری در دوران زندگی خویش چرا و چگونه به عناصر فاسد، قاتل، جاسوس و بی‌بند و بار گرایش داشته و در راه پشتیبانی از آنان دل مراجع و عالمان ربانی را پرخون می‌کرده است؟

تعبیر شادروان مرحوم حاج سیداحمد

خمینی «سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود»^۱ از دید آقای منتظری «مسئله‌ای جزیی» به شمار می‌آید!! روشن نیست که آقای منتظری در دوران زندگی خویش چرا و چگونه به عناصر فاسد، قاتل، جاسوس و بی‌بند و بار گرایش داشته و در راه پشتیبانی از آنان دل مراجع و عالمان ربانی را پرخون می‌کرده است؟ از دید آقای منتظری، همه بزرگان بشردن و «افراد انحصارطلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند» آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ به جز خود او که «فوق بشر» است و انسانی فوق انسان‌ها! نه «دیوار گوشتی» در اطراف او وجود دارد! نه از دیگران تأثیر می‌پذیرد! و نه عناصر «انحصارطلب» و مرموز در اطراف او وجود دارند! اگر هم در کتاب خاطرات، مطالب فراوانی از علی اصغر کیمیایی، حسن ساطع، محمود صلواتی و... آورده و کتاب را از بافته‌ها و ساخته‌های نامبردگان آکنده ساخته، نه برای این است که از آنها تأثیر گرفته و آلت دست آنها شده است و «صرف شنیدن مطالبی از آنها علیه اشخاص ترتیب اثر داده است»! بلکه نامبردگان، فرشتگان وحی و تالی جبرئیل امین‌اند و

حساب آنها از حساب دیگران جداست! چنانکه حساب آقای منتظری نیز از حساب افرادی مانند آیت‌الله بروجردی، امام و دیگر مقامات روحانی جداست! آنچه که او از مسائل سیاسی و اجتماعی درمی‌یابد، دیگران اصولاً بر نمی‌تابند!! از این رو، او در کنار بزرگان اسلامی، مانند آیت‌الله بروجردی و امام، نقش راهنمایی و راه‌گشایی داشته است!! و در مواردی، آنان را از خطرها و نادرستی‌ها، رهایی بخشیده و به آنان رهنمود می‌داده است!! این اسطوره‌سازی از آقای منتظری در موارد گوناگونی از کتاب خاطرات او دیده می‌شود؛ که برخی از آن در شماره‌های گذشته فصلنامه آمد و اکنون مورد دیگری از آن را بیان می‌کنیم.

... رفتیم خدمت آقای بروجردی؛ گفتم آقا! پیغام حضرت‌عالی را آقای حاج محمد مقدس رساندند؛ این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید، اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است. یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم: آقا! از درس‌های حوزه، آن قسمت که در دانشگاه‌ها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما بد است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده؛ این چیز خوبی نیست. بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: من هم می‌دانم من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام؛ ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند. بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درس‌های فلسفه فشار می‌آورده‌اند... ایشان از حرف‌های مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه‌ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی‌کنند. گفتم: پس اجازه بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرف‌های درویشی نداشته باشند بگویند. گفتند: ایشان اطاعت نمی‌کند. گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند؛ چه کسی تخلف می‌کند؟^۱

بنابراین ادعا، اولاً آقای بروجردی مردی سریع‌التأثیر، نشان داده شده که با فشار برخی از

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۳۷.

عالم‌ان مشهد در موضع انفعالی قرار گرفته و در برابر درس فلسفه در حوزه قم از خود واکنش نشان داده است؛ ثانیاً بدون درایت و عاقبت‌اندیشی بر آن بوده است که به رویارویی با درس فلسفه در حوزه قم برخیزد و حقوق شاگردان آقای طباطبایی را - به جرم اینکه فلسفه می‌خوانند - قطع کند؛ که آقای منتظری به داد ایشان رسیده!، روش درست را به ایشان نشان داده! و ایشان را از خطر رویارویی با علامه طباطبایی باز داشته است!! درحالی که اگر آقای منتظری از چنین درایتی، برخوردار بود و می‌توانست چاه را از چاله باز شناسد، آلت دست گروهک‌های لیبرال، منافق و عناصر هفت خطی همانند هادی و مهدی هاشمی قرار نمی‌گرفت و مصداق «خسرالدنیا و الاخره» نمی‌شد.

در این کتاب گاهی گفتار و رفتار مدیران دیگران به آقای منتظری نسبت داده شده است. مثلاً [همان‌گونه که در شماره ۲ این فصلنامه آمده است] پیشنهاد امام به آیت‌الله بروجردی را مبنی بر اینکه «از علمای بلاد دعوت کند که دست کم سالی یکبار در قم اجتماع کنند و با ایشان جلسه داشته باشند؛ هر چند درحد چای نوشیدن و گپ زدن باشد، مفید است» به نام پیشنهاد آقای منتظری به مراجع قم

در این خاطرات، عمق کینه‌توزی نسبت به آیت‌الله بروجردی تا آن پایه است که آن مرجع بزرگ را مخالف کسانی وانمود می‌کند که در راه دفاع از فلسطین و مبارزه با اشغالگران آن سرزمین، سخنی گفته و اقدامی کرده‌اند.

نمایانده است.^۱ این نشان می‌دهد که او یا دست‌اندرکاران تدوین این خاطرات از تصاحب گفته‌ها و دیدگاه‌های دیگران پروایی ندارند و بعید نیست آنچه در مورد گفتگوهای نامبرده با آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی و پیشنهادهای او به آنها آمده، از زبان دیگران مطرح شده باشد و

۱. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

ایشان شنیده و به عنوان پیشنهاد خود به نمایش گذاشته‌اند.

در این خاطرات، عمق کینه‌توزی نسبت به آیت‌الله بروجردی تا آن پایه است که آن مرجع بزرگ را مخالف کسانی وانمود می‌کند که در راه دفاع از فلسطین و مبارزه با اشغالگران آن

سرزمین، سخنی گفته و اقدامی کرده‌اند:

... حاج آقا رضا صدر به آقای سیدجواد حسنی که اهل نجف‌آباد بود و طلبه خوب و متدینی هم بود (رحمت‌الله علیه) گفته بود که بیاد علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجر الانقلاب ایستاده بود و برای جمعیت زیادی از طلبه‌ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودی‌ها دارند مسلمانان را می‌کشند و ما ساکت نشسته‌ایم؛ از

فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاد اسم‌نویسی کند؛ در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه‌ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می‌آمدند اسم می‌نوشتند... این قضیه گذشت تا اینکه یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، اگر می‌شد آقای بروجردی یک جای تبلیغی مرا می‌فرستاد خوب بود؛ حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می‌خواهند به تبلیغ بروند، معرفی کنید؛ من گفتم آسید جواد حسنی هست و خیلی طلبه خوب و متدینی است. اسمش را نوشتیم که بفرستندش به یک ده برای تبلیغ. کسی آنجا نزد آیت‌الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود؛ آقایان هم از فرستادن ایشان دست‌نگه‌داشتند. این خبر به من رسید. خودم را آماده کردم و رفتم در خانه آقای بروجردی که وقتی می‌خواهند بروند درس با ایشان صحبت

وقتی مهدی قاتل و فتح‌الله امید —
با آن پیشینه فضاحت‌بار — از نظر
ایمانی و اخلاقی مورد تأیید آقای
منتظری باشند، نمی‌توان باور کرد
شخصی را که او به عنوان «طلبه
خوب و متدین» معرفی می‌کند،
مطابق با واقع باشد.

کنم؛ در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند آشیخ حسینعلی شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید. گفتم آقا من این شخص را معرفی کردم؛ حالا هم می‌گویم ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده. ایشان شخص بسیار مؤمن و متدینی است؛ چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده، این شده «ذنب لایغفر» که تا ابد باید چوبش را بخورد؛ البته من چون قاطع برخورد کردم ایشان گفت خیلی خوب چشم؛ ولی عملاً کاری انجام نگرفت...^۱

مطالب نقل شده در بالا از جهاتی مبهم و مخدوش به نظر می‌رسد:

از مظلومیت آیت‌الله بروجردی اینکه هر طلبه مبتدی که از الفبای اسلام بی‌خبر بود، به خود اجازه می‌داد تا به آن بزرگوار به جرم اینکه مطابق دید او عمل نمی‌کند اعتراض و اهانت کند.

۱. در آغاز می‌گوید: «حاج آقا رضا صدر به آقای سید جواد حسنی ... گفته بود که بیاید علیه رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند» آنچه از این جمله برداشت می‌شود این است که ماجرا به دوران پس از اشغال فلسطین و اعلام موجودیت اسرائیل مربوط می‌شود که در آن زمان دولت ایران اسرائیل را به رسمیت شناخته بود؛ یا می‌خواست به رسمیت بشناسد؛ لیکن ادامه مطلب به گونه‌ای است که نشان می‌دهد سخنرانی در مقطعی صورت گرفته که هنوز فلسطین به کلی اشغال نشده و صهیونیست‌ها با فلسطینی‌ها درگیر جنگ بوده‌اند؛ از این رو، سخنران اعلام کرده «... از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند...» از این خاطره نمی‌توان دریافت که سخنرانی در راه دفاع از فلسطین و حرکت به آن سرزمین بوده است؛ یا در اعتراض به دولت ایران که آن رژیم اشغالگر را به رسمت شناخته بود؟

رسمیت بشناسد؛ لیکن ادامه مطلب به گونه‌ای است که نشان می‌دهد سخنرانی در مقطعی صورت گرفته که هنوز فلسطین به کلی اشغال نشده و صهیونیست‌ها با فلسطینی‌ها درگیر جنگ بوده‌اند؛ از این رو، سخنران اعلام کرده «... از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند...» از این خاطره نمی‌توان دریافت که سخنرانی در راه دفاع از فلسطین و حرکت به آن سرزمین بوده است؛ یا در اعتراض به دولت ایران که آن

۱. همان، ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲. این ادعا که «کسی آنجا نزد آیت‌الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود» جای تردید و تأمل دارد؛ باید دید این خبر را چه کسی یا چه کسانی داده‌اند؟ آیا به راستی چنین سخنی در محضر آیت‌الله بروجردی مطرح شده است؛ یا آقای منتظری با گمان و توهم چنین برداشتی کرده است؟!

۳. بنا بر آنچه در خاطرات آمده، آقای منتظری به آیت‌الله بروجردی مهلت نداده است که گفته خویش را به پایان ببرد؛ تا مشخص شود منظور آن مرجع بزرگ از اینکه «در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید» چه بوده است؟ شاید ایشان در دیانت و تقوای آن شخص حرف و نظری داشته و او را انسان وارسته و شایسته‌ای نمی‌دانسته است و اینکه آقای منتظری نامبرده را به علت خوی همشهری‌گری، عصبیت و... تقدس و تعدیل کرده باشد دور از نظر نیست؛ وقتی مهدی قاتل و فتح‌الله امید - با آن پیشینه فضاحت‌بار - از نظر ایمانی و اخلاقی مورد تأیید آقای منتظری باشند، نمی‌توان باور کرد شخصی را که او به عنوان «طلبه خوب و متدین» معرفی می‌کند، مطابق با واقع باشد.

۴. چنانکه در خاطره منسوب به او آمده

است آیت‌الله بروجردی از مخالفان به رسمیت شناختن اسرائیل از جانب دولت ایران بودند و اقداماتی نیز در این مورد انجام دادند؛ با این حال، چگونه امکان دارد طلبه‌ای را به جرم اینکه با به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، مخالفت کرده، یا برای دفاع از فلسطین سخنرانی کرده است، ناشایست بدانند. البته ممکن

بایسته است نگاهی به کانال ارتباطی امام و آقای منتظری بیندازیم، تا مشخص شود چه کسی کانالیزه شده بود و چه مقامی از تباط نزدیک با ملت و احاطه همه جانبه به اوضاع کشور داشت.

است، آن طلبه در سخنرانی، پا از گلیم خود درازتر کرده و نسبت به آیت‌الله بروجردی و دیگر زعمای روحانیت و حوزه قم زبان‌درازی کرده باشد، که در آن صورت شاید از دید آقای

منتظری انسان «متدینی» شمرده شود، لیکن از نظر مبانی اسلامی و فقها و علمایی که به اصل ولایت فقیه باورمند هستند صورت مسئله تفاوت پیدا می‌کند؛ امام(س) در یک سخنرانی اعلام کرد:

... آقایان متوجه باشید چنانچه کسی شطر کلمه‌ای به یک نفر از مراجع اسلام، شطر

کلمه‌ای اهانت بکند... بین او و خدای تبارک و تعالی ولایت منقطع می‌شود...^۱

۵. آقای منتظری به رغم اینکه کوشیده است واقعیت را پوشیده دارد و جرم آن طلبه را تنها سخنرانی در حمایت از فلسطین وانمود کند، دم خروس از میان خاطره‌بافی‌های او چنین نمایان شده است: «... یا اینکه صحبت آن طلبه از روی عرق دینی بوده نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی!!»

از مظلومیت آیت‌الله بروجردی اینکه هر طلبه مبتدی که از الفبای اسلام بی‌خبر بود، به خود اجازه می‌داد تا به آن بزرگوار به جرم اینکه مطابق دید او عمل نمی‌کند اعتراض و اهانت کند و

ضد ایشان سخنان ناروا بگوید و آن گاه

که آن مرجع بزرگ از روی وظایف

اسلامی، این طلبه را بی تقوا و ناشایست

می‌دیدند و از اعزام او به اطراف و اکناف

کشور برای تبلیغ خودداری می‌ورزیدند،

به مخالفت با دفاع از فلسطین، حرکت

فدائیان اسلام، دخالت در سیاست و...

متهم می‌شدند.

آقای منتظری که اصولاً از مراجع

اسلام و علمای اعلام به هر علتی دلخوش

امام کاملاً اوضاع را زیر نظر داشت و رفت و آمدها، گفتگوها، پیشنهادهای و دیدگاه‌ها را به درستی کنترل می‌کرد و هر گونه حرکت و حرف ناموزونی را به دقت، مورد بررسی قرار می‌داد و اگر ترفندی در میان بود از دید تیزبین و ریزبین او پوشیده نمی‌ماند.

۱. صحیفه امام، ج ۱ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۸)، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

نیست و پیوسته بر آن است که ضد آنان خرده‌گیری کند، از جریان بالا بهره‌برداری ناروا کرده و چنین داد سخن داده است:

... منظور این است که اگر کسی راجع به اسرائیل سخنرانی می‌کرد؛ افراد می‌رفتند و می‌گفتند که بله می‌خواست حوزه را به هم بریزد؛ یا از طرف چه کسی تحریک شده است و...

او به دنباله این سمپاشی بر ضد آیت‌الله بروجردی، بی‌درنگ به امام گریز زده و با ژستی فیلسوف‌مآبانه آورده است:

... قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند؛ یا اقلاً اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند، فقط از اطراف‌ها یا آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارش‌ها فقط به گزارش‌های مسئولین قناعت نکنید؛ افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمد آقا پسر شما هم آنها را نشناسد. احمد آقا هم نشسته بود. همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحاً به آنها می‌گویند «دیوار گوشتی» که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد و این را نباید بدی آقای بروجردی دانست (!!) آنها گزارش می‌دادند که اینها می‌خواستند علیه آقای بروجردی قیام کنند؛ با اینکه صحبت آن طلبه از روی عرق دینی بوده است، نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی. در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که

رتال جامع علوم انسانی

۱. فقط از مهدی هاشمی نشنوند.

۲. مانند هادی هاشمی، کیمیایی، ساطع، صلواتی و... که نه تنها این «دیوار گوشتی‌ها» جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان به آقای منتظری گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند، بلکه حتی خاطرات هم برای او می‌نویسند و یا برای او دیکته می‌کنند و او بنا به گفته‌های آنان یک کتاب خاطره بیان می‌کنند.

برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می‌دادند...^۱

بایسته است نگاهی به کانال ارتباطی امام و آقای منتظری بیندازیم، تا مشخص شود چه کسی کانالیزه شده بود و چه مقامی ارتباط نزدیک با ملت و احاطه همه جانبه به اوضاع کشور داشت. به ظاهر، بیت آقای منتظری را تنها آقا هادی هاشمی اداره می‌کرد، ولی در پشت پرده با برنامه باند مهدی قاتل و آقا سعید منتظری - که مجری نقشه‌های مهدی بود - می‌گردید؛ لیکن در بیت امام، افراد و چهره‌های گوناگونی که هر کدام از آنان نماینده قشری و جناحی از جناح‌های سیاسی کشور بودند - از عناصر موسوم به راست تا جناح‌های موسوم به چپ - حضور داشتند؛ که هر کدام از آنان به شکلی مستقل با امام در ارتباط بودند و مسائل بیرون را به گوش امام می‌رساندند. نمایندگان جامعه مدرسین، جامعه روحانیت، مجمع روحانیان مبارز، ائمه جماعت و دیگر روحانیانی که وابسته به هیچ‌یک از جناح‌ها و جریان‌های سیاسی نبودند، در دفتر امام حضور داشتند. که از طریق آنان نظرات آن گروه‌ها به امام می‌رسید؛ لیکن در بیت آقای منتظری هیچ‌یک از این جناح‌ها راهی نداشتند و چه بسا جرئت نزدیک شدن به آن بیت را نداشتند. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا هنگام رحلت امام، جابه‌جایی در دفتر ایشان صورت نگرفت و اعضای دفتر - به رغم اختلاف نظری که با یکدیگر داشتند - تا آخر حضور داشتند و هیچ‌گاه مرحوم حاج سید احمد آقا با آنان برخورد نکرد که چرا موضوعی را با امام در میان گذاشتید و چرا نامه‌ای را و گزارشی را به امام دادید؛ لیکن در بیت آقای منتظری، افرادی که بر خلاف نظر هادی هاشمی، گزارشی به آقای منتظری داده بودند، بی‌درنگ اخراج شدند.

امام علاوه بر مطالعه گزارش‌های محرمانه شهربانی و ژاندارمری، وزارتخانه‌های گوناگون و نهادهای انقلابی، بولتن‌ها، شبنامه‌ها و نشریات مختلف گروهک‌ها و به اصطلاح اپوزیسیون را نیز مطالعه می‌کرد و به رادیوهای بیگانه و ضدانقلاب نیز مقید بود گوش فرا دهد و چه بسا در

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۴۷ و ۱۴۸. (تکیه روی برخی از جمله‌ها از این نگارنده است.)

برخی موارد، ادعاهای مطرح شده از سوی آنان را مورد تحقیق و تفحص قرار می‌داد؛ لیکن در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گزارشی نیامده است که نامبرده به رسانه‌های ضدانقلاب گوش داده باشد و نکاتی از آن بیان کند. البته نمایندگان و سخنگویان آن رسانه‌ها در بیت آقای منتظری نفوذ داشتند و دروغ‌ها و اراجیفی را بازگو می‌کردند که آقای منتظری بی‌چون و چرا می‌پذیرفت؛ لیکن امام بدون بررسی، ارزیابی و تحقیق، هیچ گزارشی را حتی از نزدیک‌ترین و صادق‌ترین نزدیکان خود نمی‌پذیرفت.

آن‌گاه که مسئولان نظام و مقامات کشوری و لشگری به حضور امام می‌رسیدند و گزارش‌های خود را ارائه می‌دادند، امام با حوصله کامل و سعه صدر به نظریات و پیشنهادهای آنان گوش فرا می‌داد؛ لیکن آقای منتظری آن‌گاه که با مقامات نظام روبه‌رو می‌شد، مجال سخن به کسی نمی‌داد و به اصطلاح معروف، نطقش باز می‌شد و به گمان خود رهنمودها می‌داد و بر این باور بود

◆

مهدی هاشمی خطاب به آقای منتظری: ... چه کسی جز اخوی [سید هادی] از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود... و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد مشتعل ساخت؟

که اگر نظریات او به کار بسته شود، همه مشکلات برطرف می‌گردد؛ از این رو، اگر آن مسئولان در فرصت دیگری به حضور او می‌آمدند با آنان با تندی و پرخاش سخن می‌گفت که چرا پیشنهادهای او را به کار بسته‌اند!! به سبب همین برخوردها، بسیاری از مقامات و شخصیت‌ها کمتر به حضور او می‌رفتند و از دیدار با او خودداری می‌کردند. بسیاری هم چون نسبت به هادی و مهدی هاشمی ذهنیت نداشتند، مسائل سری و فوق سری را نزد آقای منتظری مطرح نمی‌کردند؛ چون می‌دانستند که او اسرار را در درون سینه نگاه نمی‌دارد و با نامبردگان در میان می‌گذارد. بسیاری از مقامات روحانی و شخصیت‌های سیاسی نیز به علت

ذهنیتی که از نامبردگان داشتند از رفت و آمد به بیت آقای منتظری پرهیز می‌کردند و با او ارتباطی نداشتند.

در دفتر امام، هیچ جریانی در اندیشه کانالیزه کردن ایشان نبود، اگر هم چنین جریانی وجود داشت به سبب حضور چهره‌های مختلف و با دیدگاه‌های متفاوت نمی‌توانست امام را محدود کند. هوشیاری و تیزبینی امام نیز اجازه محدودیت و کانالیزه کردن به کسی نمی‌داد.

امام کاملا اوضاع را زیر نظر داشت و رفت و آمدها، گفتگوها، پیشنهادهای و دیدگاه‌ها را به درستی کنترل می‌کرد و هر گونه حرکت و حرف ناموزونی را به دقت، مورد بررسی قرار می‌داد و اگر

اخوی عزیزم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم، چه از قبل یا بعد از انقلاب یک سلسله واقعیت‌هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطانی، وجود مرا فرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم؛ تا عبرتی برای دیگران... باشد.

(از نامه مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی)

ترفندی در میان بود از دید تیزبین و ریزبین او پوشیده نمی‌ماند؛ لیکن آقایان هادی و مهدی هاشمی در کانالیزه کردن بیت آقای منتظری، بسیار کامیاب بودند و به آسانی توانستند او را آن گونه که خود می‌خواستند هدایت کنند و به حرف و سخن وادارند. مهدی هاشمی در واپسین روزهای زندگی خود، طی نامه‌ای به آقای منتظری و آقا هادی هاشمی، به این واقعیت اذعان کرده و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود و آقای هادی هاشمی را در کنترل و کانالیزه کردن آقای منتظری، افشا کرده بود. آوردن آن نامه‌ها در پایان این بحث می‌تواند ما را از هر گونه نقد و نظر و رد و ابرام بی‌نیاز کند:

◆ آقای منتظری در چنبره توطئه‌ها

مهدی هاشمی در نامه‌ای به آقای منتظری گوشه‌هایی از توطئه دیرینه خود و برادرش آقای هادی را افشا می‌کند و می‌گوید:

... چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض‌های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار می‌داد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد مشتعل ساخت؟...

چه کسی جز ایشان با همفکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی، حساسیت‌های حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت... تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارگان انقلابی به لغو ملاقات‌های فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت؟ ...

مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز، موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمایید؟

متن کامل نامه او به آقای منتظری در پی می‌آید:

بسمه تعالی

محضر مبارک قائم‌مقام رهبری، حضرت‌آیت‌الله العظمی منتظری (دامت ایامه) با سلام و درود. امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمان‌ها و اهداف متعالیه موفق باشید. بی‌نهایت از گذشته‌های دور و یا نزدیک خود و ناخالصی‌هایی که از قلم و قدم من در حوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت، شرمنده و از اینکه به جای الهام‌گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما در حیطة انتساب به حضرتعالی در گردابی از ظلمات و اوهام و تنگ‌نظری‌ها غرق شده بودم، متأسفم و از این بابت عاجزانه از محضرتان عذرخواهی کرده و پوزش می‌طلبم.

در عین حال بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی‌های به هم تنیده جهل و تزویر - که زیر پوشش براق یک معادله انحرافی را در حساس‌ترین مواضع انقلاب بنیان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاش‌گری را تسلیم وادی سرای خطبازی‌ها و آلودگی‌های سیاسی نموده بود - در پرتو قاطعیت و تدبیر حضرت امام - روحی فداه - و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشت. لغزش‌ها و خبط‌های رو به رشد خطر خیزی که قداست‌ها و حرمت‌های قائم‌مقام رهبری را بیدک می‌کشید واژگونه شد.

با این حال از آن رو که برخی ریشه‌های تنومند این خطر را مکمون در پناه شما دیده و مشاهده می‌کنم، همان اوهام و اندیشه‌های لغزش‌باری که مرا به دام تسویلات شیطانی و افراد ناخالص افکند، با قوت و استحکام و انسجام بیشتری در آقای اخوی ... وجود داشته و دارد، احساس مسئولیت می‌کنم، علی‌رغم کژی‌های گذشته و بی‌لیاقتی کنون خود به عنوان یک واجب شرعی النصیحه لائمه المسلمین گوشه‌ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری، ملجا میلیون‌ها انسانی است که در راه اعتلای کلمه‌الله از همه چیز خود گذشته‌اند، تقدیم نمایم. اگر احياناً در بیان مطالب قلمم به گستاخی کشیده شود، معذورم دارد؛ چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته‌ایم؛ به خصوص هنگامی که فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی، مصالح اسلام و انقلاب و آینده رهبری مطرح باشد.

چنانچه حضرتعالی دفتر حوادث یک سال اخیر را به عقب ورق زده و مقطع زمانی شش‌ماهه اول سال ۶۵ را که با تحریک دوستان قدیم خودمان، فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پیگیری‌های حضرت امام مدظله العالی نسبت به تخلفات من، مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه‌گری‌ها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه بفرمایید، خواهید دید چه لغزش‌های بزرگی در حریم پاک قائم‌مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تأیید حضرتعالی دامن زده می‌شد؛ که من ذیلاً به قسمت‌هایی از آن اشاره خواهم نمود.

چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات

حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض‌های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار میداد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد، مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن افشای جریان مک‌فارلین است که پس از بازداشت من و به انگیزه انتقام‌جویی از مسئولین اجرایی کشور انجام گرفت و اطلاعات به کلی سری انقلاب را در اختیار مشتئی افراد خام قرار داد که نتیجه‌ای جز کشتار بی‌رحمانه مردم بیگناه کشور در بمباران‌های هوایی نیمه دوم سال ۶۵ نداشت. چه کسی جز ایشان با هم فکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی، حساسیت‌های حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت و با چشم‌پوشی از فداکاری‌ها و ایثارگری‌های رزمندگان سلحشورمان در جبهه‌ها، تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود؛ تا آنجا که رقابت و کشمکش^۱ با این ارگان انقلابی به لغو ملاقات‌های فرماندهی با حضرتعالی منتهی ساخت.

چه کسی جز ایشان تحت تأثیر حساسیت‌ها و تحلیل‌های ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی بر ضد امام امت - روحی فداه - را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان، پرورش می‌داد که نتیجه آن، گزارشات انحرافی و مکتوب من و القانات تحریف‌شده ایشان خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم - علی نبینا و آله علیه السلام - بود؟

به دنبال این کج‌اندیشی‌ها که در اکثر موارد به دیدگاه‌های حضرتعالی تشبث می‌شد، تحلیل ایشان و ما و طیف مرتبط با بیت شما از مسائل رهبری، جنگ، اقتصاد، معادله حاکمیت و... راه انحراف پیمود. چه کسی مسئول مسامحه و سهل‌انگاری مصلحت‌آمیز در برابر امواج زهرآگین انتقادات و نارضایی‌ها ایست که دست‌های مرموز به انگیزه تفرقه‌افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام به سوی بیت و دفتر شما هدایت می‌کردند؟ و مگر همین امواج فزاینده نارضایی‌ها نبود که از طرق گوناگون و با

۱. در اصل کشمش بوده است.

لطاف الحیل توسط اخوی و دیگران به حضرتعالی منتقل می‌شد. و مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمایید؟

خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند، شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام، ره‌آورد مجموعه حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل‌های افراطی و القائات حساب نشده و... طی چند ماه انجام داده است. البته انکار نمی‌توان کرد که علاوه بر زمینه‌های اولیه که در راستای تشخیص حضرتعالی وجود داشته، عوامل دیگری نیز موثر بوده است که چه بسا اخوی نیز از آنها بی‌اطلاع بوده است؛ ولی قدر مسلم اینکه اگر ایشان نمی‌خواست، چنین امری تحقق نمی‌یافت. فراتر از این بگویم اگر شرح صدر بی‌حد و مرز شما وجود نمی‌داشت و در سیاست اغماض از لغزش‌ها افراط نمی‌فرمودید و اصرار بر انتقادهای مداوم از نظام اجرایی کشور نمی‌داشتید و در برابر افراط‌ها و خطاهای اخوی و دیگران عکس‌العمل جدی و قاطع نشان می‌دادید، موج سوءاستفاده و تندروی‌ها و لغزش‌ها و بدبینی‌ها مهار می‌گشت و در شرایطی که انقلاب اسلامی در حصار توطئه‌های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هر سو زبانه می‌کشد، قلب نازنین امام امت روحی فداه به درد نمی‌آمد و حوادث کنونی روند دیگری می‌یافت.

حضرت آیت‌الله! سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و به خصوص شهید محمد - رضوان‌الله علیهم اجمعین - که در بیان مطالب فوق، انگیزه‌ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضای کاملاً آزاد و آگاه و بدون اینکه قصد تنقیص اخوی که سمت استادی بر من را دارد داشته باشم. از حضرتعالی استدعا می‌کنم، بدون توجه به جرایم و تخلفات من که فصل جداگانه‌ایست و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد، یک بار دیگر نامه را با دقت مطالعه و قضاوت فرمایید و چنانچه مصلحت دیدید امر بفرمایید تا مفصل جریانات را خدمت

شما در نامه دیگری به رشته تحریر در آورم.

ارجو من الله تعالی ان یوفقکم لمرضاتہ و سیدد خطاکم

والسلام علیکم و رحمت‌الله

مهدی هاشمی علاوه بر نامه فوق به آقای منتظری، نامه دیگری به برادرش، آقا هادی نوشته

و این‌گونه پرده‌ها را بالا زده است:

باسمه تعالی

خدمت ذی‌شرافت اخوی و استاد معظم حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سید هادی

هاشمی زید عزه العالی

با تقدیم گرم‌ترین سلام‌های برادرانه، توفیق حضرت‌تعالی را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و تحقق بخشیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی در سایه خط امام - مدظله العالی - خواستارم. باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرت‌تعالی محروم گشته‌ام، متأسفم ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الهی قرار گرفته، بسیار خرسندم. علت اصلی تصدیع وقت، مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خود یک وظیفه شرعی میدانم.

قبل از ورود به مسئله، اشعار می‌دارم که حضرت‌تعالی در طول زندگی‌ام علاوه بر نقش سازنده و تربیتی اخوت، نقش بارز یک معلم و استاد را داشته‌اید و من همه چیز خود را مدیون الطاف و عطوفت‌های بی‌شائبه شما دانسته و می‌دانم، ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه و دوستانه، مصالح انقلاب اسلامی مطرح است و چنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار، مشاهده فرمودید، معذورم بدارید. نکته اول اینکه من امروز با دیروز که در بیستم مهرماه ۶۵ با شما خداحافظی کردم در یک مقیاس نمی‌گنجد. من امروز دستخوش یک تحول و انقلاب روحی و اخلاقی گشته و بسیاری از افق‌ها که تا دیروز بر من پوشیده مانده بود، امروز گشوده شده و در پرتو آن مسائل انقلاب و کشور و جهان را از روزه‌ای مشاهده می‌کنم که تا دیروز از آن عاجز بودم و باصطلاح اهل فن، دیروز، من برای خویشتن خویش موضوعیت قائل بودم؛ در حالی که

امروز خود را در برابر عظمت بیکران رهبری انقلاب و قائم‌مقام معظم له و معنویت متعالی انقلاب و ملت ایثارگر لاشی، محض می‌بینم. من حلاوت و شیرینی که این روزها و شب‌ها در خلوتگاه خود با خود و خدای خود احساس می‌کنم، با تمام عمرم برابری دارد و عظمتی که از بازگشت و توبه خویش از سیاست‌بازی و موازنه‌بندی‌های خطی و حب و بغض‌های سیاسی گذشته احساس می‌کنم، با هیچ مقیاسی قابل سنجش نیست. از این روز هیچ‌گونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده و با صراحت گذشته‌ها را محکوم می‌کنم.

نکته دوم: به تصور من آن تخیلات واهی که تا دیروز دامنگیر ذهنیت من و شما نسبت به مسئولان کشور و انقلاب گشته بود و مولود تنگ‌نظری‌ها، فقدان شرح صدر و جو عمل‌زدگی بود، یکسره محکوم کرده و اعلام می‌دارم چنین پندارهای ناشیانه، نه با واقعیت امر تطابق داشته و نه با موقعیت جنگ و توطئه‌های بین‌المللی که علیه انقلاب عزیز در جریان است سازگار بوده است.

علاوه بر این، آن‌گونه تحلیل‌ها و تصورات غلط را با معنویتی که انتظار می‌رفت در مکتب فیاض انقلاب لمس کنیم مطابق نمی‌دانم؛ چه آنکه به نظر من یکی از اهداف عالی انقلاب پرورش انسان‌هایی است که قابلیت‌ها را به فعلیت رسانده و با عظمت روح و تعالی نفس به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث و جریان‌ها روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنان را نسخ یا مسخ نماید.

نکته سوم: من به عنوان کسی که این راه را پیموده و به آخر رسانده و به اندازه کافی تلخی‌ها و ناکامی‌های آن را چشیده و بدام لغزش‌ها و انحرافات آن افتاده و اکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است، به حضرت‌تعالی عرض می‌کنم آن فضایی که ما در آن تنفس می‌کردیم و جوی که به ذهنیت‌های خود حاکم ساخته بودیم، فضا و جو طبیعی و اسلامی و انقلابی نبود؛ چه آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب و خط مقام رهبری انقلاب مدظله العالی هماهنگ و منطبق نبوده است؛ زیرا به تصور اینکه در حال خدمت به انقلاب و کشور هستیم، اسیر عشق توهمات باطل و سخیف شده بودیم

که از پی‌آمدها و عواقب و عمق آن غافل بودیم و هرکس به چنین جوی محصور گردد قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد و اکنون من با جو تازه‌ای که در آن به سر می‌برم، به ظلمت جو قبلی وقوف یافته‌ام.

نکته چهارم: اخوی عزیز، گذشته‌ها گذشته است؛ ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت رحم‌الله عبدا عرف قدره، موقعیت حساس خود را بهتر درک می‌فرمودید و اگر حالت بلا تکلیفی نهضت‌ها و ما را که منشاء این همه گرفتاری شده زودتر مشخص می‌کردید و اگر سوءتفاهمی که با بعضی برادران مسئول پیش آمده بود، زودتر فیصله می‌دادید و اگر جو دفتر را با شرح صدر و انفتاح سیاسی ساخته بودید و همه اقشار و جریانات و جناح‌ها، خود را متعلق به دفتر می‌دانستید و اگر با صراحت کامل به من نصیحت می‌فرمودید که به جریانات دفتر و مدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم و اگر ... و اگر ... کار به اینجا نمی‌کشید؛ اکنون که به رأی‌العین، ثمره وضعیت سابق را مشاهده نمودید، استدعا دارم گذشته‌ها را چراغ راه آینده خود قرار دهید و ان‌شاءالله قرار خواهید داد.

نکته پنجم: همان‌طور که خودتان بارها اشاره می‌کردید که حضرت امام - مدظله العالی - یک چهارچوب واحدی را از روز اول نهضت تا کنون برای خودشان انتخاب کرده‌اند و کلیه مسائل انقلاب و کشور را با معیارهای ثابت و لاینغیر خویش سنجیده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، همه ماها که خود را مقلد و پیرو آن حضرت می‌دانستیم، می‌بایست چنین شیوه‌ارزنده‌ای را پیشه خود می‌ساختیم، نه اینکه به دنبال بروز هر حادثه‌ای یک تحلیل جدید پیدا کرده و با تحلیل‌های متضاد روزانه خود را بر سر چند راهی سرگردان سازیم؛ اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که به این نتیجه دست یابیم، حداقل وظیفه‌ای بود که به خط رهبری انقلاب تعبد داشته و ثبات قدم و استقامت در موقف را از امام عزیز می‌آموختیم؛ تا فعل و انفعالات و مسائل مستحدثه و جزر و مدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده و به راه غلط سوق داده شویم.

برادر عزیزم! هنگامی که حضرت امام و فقیه عالیقدر - دام ظلهما العالی - تأکید می‌کنند، حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است، طبعا حفظ و حمایت از کسانی که با تأیید

مقام رهبری مسئولان اجرایی نظام شناخته شده‌اند (به فرض اینکه اختلاف سلیقه نیز با آنان داشتیم) نیز واجب می‌شود و اگر ماها در یک چهارچوب شناخته شده و مورد تأیید خط رهبری به طور ثابت قرار می‌داشتیم هرگز به انفعال و تذبذب در تحلیل‌ها و تصورات خود نمی‌گشتیم.

اخوی عزیز! من نمی‌خواهم بار اشتباهات و غلطکاری‌های خود را به دوش شما بیندازم؛ نه، هرگز؛ زیرا اولاً حضرت‌تعالی از بسیاری از تخلفات من بی‌اطلاع بودید و ثانیاً در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می‌کردید، این من بودم که در اثر غرور و تعصب نفسانی به توصیه‌های شما گوش نمی‌دادم؛ ولی در بعضی مسائل سیاسی کشور انصافاً من خود را تابع رأی و تشخیص حضرت‌تعالی می‌دانستم و این وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمایی کنید.

نکته ششم: اخوی عزیزم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم، چه از قبل یا بعد از انقلاب یک سلسله واقعیت‌هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطان، وجود مرا فرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم؛ تا عبرتی برای دیگران چه بسا هنوز در جو گذشته ما زندگی می‌کنند، باشد و در عین حال مقدمه‌ای برای ساختن شخصیت جدید و سالمی برای آینده گردد. در خاتمه از اینکه مصدع اوقات گرانبهای شما گشتم پوزش طلبیده است‌دعا دارم سلام گرم را خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده و از ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمایید و ضمن دعا برای حل مشکلات مسلمین و برطرف شدن گرفتاری‌ها و پیروزی رزمندگان ایثارگر در جبهه و دوام عمر امام امت و فقیه عالیقدر، سلامی گرم به افراد خانواده‌ام، ام‌البشیر و بشیر و بشری و خانواده خودتان ابلاغ فرمایید و مادرمان را مخصوصاً مورد محبت قرار دهید.

والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین